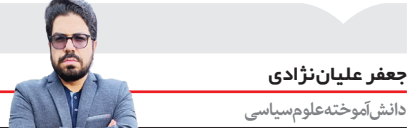


«فرهیختگان» بررسی می کند

سیاست زندگی، سیاست خیابانی نیست!



جعفر علیان نژادی

دانش‌آموخته علوم سیاسی

در طول شش سال گذشته، هر گاه اعتراض یا مطالبه‌ای شکل خیابانی به خود می گیرد، غالب توجهات برای تحلیل اتفاق رخ داده و تئوریزه کردن آن متوجه آصف بیات و کتاب سیاست‌های خیابانی او می‌شود. این کتاب که برای اولین بار در سال ۱۳۹۱ منتشر شد، به چاپ ششم رسیده، و اکنون حتی از این چاپ هم، به سختی نسخه‌ای در بازار نشر پیدا می‌شود. قصد نگارنده، به‌طور مستقیم بررسی یا نقد این کتاب نیست، بلکه می‌خواهم به نقد گرایشی که در میان جامعه‌شناسان حوزه زندگی روزمره، معطوف به سیاست خیابانی شده است، بپردازم. گرایشی که موجب شده این تصور به وجود آید که گویا عرصه بروز و ظهور یا نمایان شدن سیاست زندگی، در خیابان بوده و آن هم تنها زمانی معنادار است که این حضور خیابانی دال بر یک نوع مقاومت یا مبارزه علنی و غیرعلنی علیه ساختار فراگیر فرهنگی و اجتماعی باشد. با این میل مضاعف، گرایش به سیاسی کردن خیابان و خیابانی کردن زندگی، شدت گرفت. از آن به بعد خیابان دارای کارکردهای دیگری شد که مهم‌ترین آن کارکرد سیاسی بود. این اتفاق که ثمره فراگیر شدن یک خواش جامعه‌شناختی بود، زندگی شهری را به یک امر روزمره تکراری فروکاست و به کنشگر این آگاهی را عرضه کرد که بایست گام‌به‌گام علیه زندگی روزانه و تکراری خود، بشورد. شورش علیه امر روزمره بایست در سطح زندگی معمولی رخ می‌داد و این منازعه لاجرم به خیابان کشیده می‌شد. نوع پوشش یا نوع آرایش ظاهری، صرفاً مبتنی بر مناسبات اجتماعی نبود. این پوشش و آرایش ظاهری متفاوت باید پیام دیگری را مخابره می‌کرد، آن پیام این بود: این تفاوت ما طبیعی نیست. نمی‌توان با نادیده گرفتن یا طبیعی دانستن چنین تغییراتی، این تفاوت‌ها را معنا کرد. ما می‌خواهیم دیده شویم نه به‌عنوان مصداق تغییرات طبیعی و تدریجی جامعه، بلکه به‌عنوان یک عنصر مقاوم علیه مناسبات فعلی اجتماعی.

نگارنده در این یادداشت قصد دارد نشان دهد، چرا چنین تحلیل و تفسیر جامعه‌شناختی، نمی‌تواند توضیح درستی درمورد پدیده‌های اجتماعی از سال ۹۶ تاکنون ارائه دهد. گرایشی به «سیاسی کردن خیابان و خیابانی کردن زندگی» در آثار این دسته از جامعه‌شناسان دیده می‌شد. تمایلاتی که می‌توانست تا حدودی پدیده‌های ماقبل دوران اعتدال را توضیح دهد، اما این دسته توضیحات بعد از سال ۹۲ و علی‌الخصوص در دوره دولت دوم روحانی، نمی‌توانست بازگوکننده همه ماجرا باشد. یک اتفاق افتاده بود و آن اینکه آیا می‌توان با مفاهیم جامعه‌شناسی، زیست شهری را طوری تئوریزه کرد که به‌جای خوانش معمولی زندگی تهیدستان و صورت‌بندی سیاسی آنها ذیل مقوله‌شناسان دیده خوانشی سیاسی از این زندگی معمولی صورت داد که معنای مقاومت را به مبارزه علیه ساختار سیاسی و اجتماعی تغییر دهد؟ درواقع گرایشی ایجاد شده بود که میل به تعمیم خیابانی کردن زندگی و سیاسی کردن خیابان در تمام طبقات اجتماعی داشت. این نحوه روایت‌گری، نیاز به دلالت‌هایی داشت که باید داستان آن ساخته می‌شد. این طیف از جامعه‌شناسان، قصه‌گوی آشنویی بودند که از سال ۹۲، زمینه‌هایش را دولت اعتدال ایجاد کرده بود. سیاست خیابانی در آثار و اقوال این طیف از جامعه‌شناسان، به سه دسته دلالت کلی تقسیم می‌شوند، من در این یادداشت قصد دارم، روایت مسلط دسته اول را اندکی باز کرده و توضیح دهم. در یادداشت‌های بعدی به دو دسته دیگر خواهیم پرداخت.

دسته اول کسانی هستند که می‌توان آنان را «تهیدست پژوه» نامید. آصف بیات از این دسته است. ادبیاتی که این طیف از افراد تولید کرده‌اند، روی سه‌گانه «سیاست بقا، تهیدستان و مقاومت»، مانور می‌دهد. انتخاب این واژه‌ها توسط این افراد، با حساسیت‌هایی صورت گرفته و هر کدام واجد معنایی است که به آنان تا حدودی در «سیاسی کردن خیابان و خیابانی کردن زندگی» باری می‌دهد. در واقع این دسته به‌دنبال شناسایی اشکال جدید مقاومت در برابر قدرت به معنای فوکویی آن هستند. نوعاً در این آثار آنچه اهمیت دارد، روایت زندگی روزمره طیفی از افراد به نام تهیدستان شهری است. طیفی که برای تداوم حیات، به‌اشکال گوناگون زندگی تهیدستانه روی می‌آورند. گویا تهیدستی، وضعیتی است که به‌نحو ساختاری به این طیف از افراد تحمیل شده و آنان را مجبور کرده برای ادامه حیات خود، مقاومت کرده یا مبارزه کنند. علی‌الاصول این ادبیات تا حد کمی، با شرايطی که دوره روحانی به مردم تحمیل کرده بود، همخوانی دارد. با توجه اینکه دو اثر مهم این دسته یعنی سیاست‌های خیابانی آصف بیات و زندگی روزمره تهیدستان شهری علیرضا صادقی به ترتیب مبتنی‌بر تحولات دهه هفتاد شمسی و دو سال پایانی دولت احمدی‌نژاد یعنی سال ۹۰ تا ۹۲ است، نوعاً نمی‌تواند توضیح قانع‌کننده مطلوبی در توضیح شرایط تهیدستان دهه ۹۰ ارائه دهد.



علیرضا صادقی در کتاب خود، نظریه تهیدستان بیات را با ابتکارانی مجدداً از نو خوانش می‌کند و با آن تئوری نوشده، زندگی تهیدستان شهری تهران، در دو سال پایان دوران احمدی‌نژاد را مورد مطالعه قرار می‌دهد. با این حال اگر نگارنده بخواهد، همان منطق نوشده بیات را که علیرضا صادقی روایت کرده، امتداد داده و به دوران روحانی تسری دهد، نتیجه حاصل شده نشان می‌دهد، این نگاه تا حدود زیادی قدرت ایضاح واقعیت‌های زندگی تهیدستان را از دست داده است. توضیحی که علیرضا صادقی در سیاسی شدن زندگی معمولی تهیدستان شهری می‌دهد، تقلای آنان برای یافتن راه‌های جدید تداوم زندگی است. به بیان او ابتکار در این شیوه‌ها، زندگی‌های معمولی تهیدستان را به نحوی سیاسی کرده و این سیاسی شدن عوارض و پیامدهای خود را در عرصه خیابان نشان می‌دهد. به‌عنوان مثال وی از پدیده جدید به نام موتورسوار معیشتی یاد می‌کند که به‌دلیل فشار اجتماعی به قشر دست‌فروش تهیدست، بروز و ظهور می‌کند. توضیح صادقی این است که فشار کسبه مستقر در ناحیه بازار و دیگر خیابان‌ها، روی شهرداری و نیروی انتظامی، موجب شده، سختگیری‌ها بر این قشر دست‌فروش بیشتر شود و آنان برای تداوم حیات اقتصادی، دست به ابتکار جدید زده و از طریق جابه‌جایی کالا یا مسافر با موتور ارتزاق می‌کنند. به بیان صادقی پدیده موتورسوار معیشتی چهره خیابان را می‌خراشد، میزان پایبندی به قوانین انتظامی را پایین می‌آورد و انواع و اقسام تخلفات ترافیکی را موجب می‌شود. ضمن اینکه مزوج شدن تصور بزهکار و سارق خیابانی با موتورسوار، ناامنی ذهنی ساکنان و پیاده‌ران خیابان را بالا می‌برد. از نظر صادقی مزوج شدن تأمین مخارج زندگی با چنین تصویر خیابانی، توضیح‌دهنده نوعی مقاومت از سوی تهیدستان است که در برابر فشار بازار یا آنچه او نئولیبرالیسم اقتصادی می‌نامد، روی داده است.

به زعم صادقی همین مقاومت، مجدداً، سیاست‌های انضباطی و کنترلی را تغییر می‌داد، در جاهایی منجر به تحمیل و پیشروی می‌شد و در جاهایی محکوم به عقب‌نشینی و خلق ابتکار جدید. کنشگر موتورسواران معیشتی امکان کنترل و انضباط بخشی پلیس را کمتر می‌کرد، بنابراین پلیس باید به روش‌های جدید انضباط‌بخشی روی می‌آورد. تعداد زیادی از این افراد فاقد گواهینامه معتبر بوده یا پلاک‌هایشان را مخدوش می‌کردند، ابزار جریمه پلیس برای این دسته خیلی موثر نبود، بنابراین کفی می‌انداخت و موتورهای متخلفان را به پارکینگ منتقل می‌کرد. صادقی از قول یکی از این موتورسواران متخلف می‌گوید، گاهی جریمه موتور‌ها از قیمت خود موتور‌ها بیشتر می‌شد، بنابراین موتورسوار معیشتی ترجیح می‌داد، موتور جدید بخرد تا اینکه موتور خود را از پارکینگ بیرون بکشد، ضمن اینکه خرید و فروش بسیاری از این موتور‌ها به نحو قولنامه‌ای صورت می‌گرفت و سند و مدرک درست و درمان برای احراز هویت مالک وجود نداشت. وانگهی پلیس وقتی با این ابتکار جدید مواجه می‌شد، ترجیح می‌داد برای پس دادن موتور‌ها سختگیری کمتری کرده یا جریمه‌ها را تقصیط کند. این نحوه پیشروی و عقب‌نشینی، از نظر صادقی، همان سیاسی شدن زندگی معمولی تهیدستان است.

به‌طور کلی، معنای سیاسی شدن زندگی در آثار این دسته از جامعه‌شناسان با تلاش و تقلای این قشر برای ارتزاق و گذران زندگی گره خورده است. علیرضا صادقی از کلیدواژه «سیاست بقا» استفاده می‌کند. نوعاً سیاسی شدن زندگی در یک کنش و واکنش آرام یا آنچه که او از آن با عنوان پیش‌روی آرام یاد می‌کند رقم می‌خورد. درواقع گویا بین خواست تهیدستان که در قالب زندگی کردن معنا می‌یابد و الزامات قانونی و حکومتی نوعی



تعادل برقرار می‌شود. تعادلی که امکان پدیدآیی آن در دولت ماقبل روحانی وجود داشت. تهیدستی اگر با مانعی برای ارتزاق خود مواجه می‌شد، با ابتکاری جدید روش پول درآوردن خود را عوض می‌کرد و این کنش و واکنش تا رسیدن به نقطه تعادل جلو می‌رفت. اگر کسبه بازار کنش دست‌فروشی تهیدستان را به‌عنوان مانعی در پایین آمدن درآمد خود، می‌دانست، اما با تبدیل شدن این قشر به موتورسوار معیشتی، به امکان جدیدی در جابه‌جایی سریع کالای خود که با مانع ترافیک مواجه است، می‌رسید. یعنی گویا این تغییر نوع ارتزاق تهیدست، امکان جدیدی را خلق می‌کرد که هم بازاری را راضی نگاه می‌داشت و هم احتمالاً درآمد تهیدست را بالاتر می‌برد.

اما این وضعیت متعادل نشوند، با ظهور دولت روحانی، تغییر کرد. درواقع از یک وضعیت نرمال که ماحصل آن برقراری تعادل بین نیروهای اجتماعی علی‌رغم تعارضات مستمر بود، به یک وضعیت استثنایی یا غیرعادی وارد شدیم که تعارضات بین نیرو‌ها میل به متعادل شدن نداشت. دیگر مقاومت در قالب زندگی معمولی، معنایی نداشت. به نظر می‌آمد کنش توضیح‌گری این نحوه نگاه به زندگی شهری، پایان آمده باشد. با تغییر ریل سیاست‌گذاری از داخل به خارج و اولویت سیاست خارجی بر سیاست داخلی، به نحوی ناخودآگاه ریشه حل تمام مسائل اجتماعی هم به مساله سیاست خارجی گره می‌خورد. این گونه تصویر شده بود که گویا اگر مسائل سیاست خارجی خود را در مذاکرات یا جریانات بین‌المللی حل کنیم، بسیاری از معضلات و بحران‌های محتمل داخلی نیز حل می‌شود. ماجرایی توزیع سبد کالای روحانی در ابتدای تصدی پست ریاست‌جمهوری، نمونه بسیار خوبی از تغییر وضعیت متعادل قبلی به وضعیت استثنایی دوران جدید بود. توزیع سبدکالایی که با یک گشایش اقتصادی خارجی گره زده شده بود، به نحوی استعاری نشان داد، ماحصل چشم‌داشتن به عطا و لقای خارجی، کرامت‌زدایی از مردم، ایجاد صف‌های طولانی و تولید حس تحقیر بود.

در واقع از یک وضعیت نرمال با یک مداخله سیاسی-روانی به یک وضعیت استثنایی عبور کرده بودیم. وضعیت امید و انتظار به موضوع رفع تحریم‌ها، شکوفایی اقتصادی و بهبود کیفیت زندگی تا دی ماه سال ۹۶ تداوم یافت. آشوب‌هایی درگرفت. دیگر با آن نگاه جامعه‌شناختی که مقاومت تهیدستان شهری را نوعی پیشروی آرام توضیح می‌داد، نمی‌شد توضیح مناسبی برای این پدیده‌ها، تغییرات حاضر در خیابان پیدا کرد. یا باید دستگاه نظری تغییر می‌کرد، یا اینکه خوانشی جدید از وضعیت زیست شهری ارائه کرد. خوانشی که هم توضیح‌دهنده حضور بخشی از تهیدستان شهری و اقبال دیگر و هم توضیح‌دهنده خشونت‌های روی داده در این آشوب‌ها باشد. همین مساله در آبان ۹۸ هم اتفاق افتاد. این خوانش باید توضیح می‌داد چرا تهیدستان شهری مشارکت‌کننده در آشوب، دست از آن نحوه مقاومت که ماهیت پیش‌روی آرام داشت برداشته و به پیکاره روی به خشونت و تخریب آورده است؟ همچنین باید توضیح می‌داد، چرا در این خشونت‌ها، بخش‌هایی از طبقه متوسط نیز حضور یافته و میل به تخریب در آنها فوران کرده است؟ باید به این سوال‌ها پاسخ می‌داد، اما یک محذور مهم پیش روی آنان بود، باید طوری پاسخ می‌گفتند که ردپایی از وضعیت استثنایی شده سیاسی، باقی نماند. در سال ۹۶ میل به طبیعی نشان دادن اعتراضات وجه غالب نظریات مطرح شده بود. حتی جهت‌گیری‌هایی در تحلیل‌ها وجود داشت که نشان می‌داد دلیل اعتراضات رخ داده، عدم همراهی صدرصد حاکمیت با دولت مستقر بوده و این چوب عدم همراهی است. از آن بدتر، تحلیل‌هایی که در آن ریشه اعتراضات را سازماندهی نهاد‌های حاکمیتی علیه

دولت مستقر می‌دانستند، نیز دیده می‌شد.

همین میل به طبیعی‌سازی یا مسئولیت‌گریزی بود که مساله تهیدستان را مجدداً برای این قشر پراهمیت کرد، منتها این بار باید خوانش خود را از پیشروی آرام به خشونت و تخریب مایل می‌کردند. نقطه کانونی رشد بحث سیاست زندگی در همین لحظه است. اینکه سیاست‌های حاکمیت در حوزه سبک زندگی در مسیری خلاف اراده و عمل مردم جلو رفته است و وضعیت بد اقتصادی تنها زمینه بروز و ظهور همین اعتراض را فراهم آورده است. اشاره‌ای به دلیل بدتر شدن این وضعیت اقتصادی نشده بود یا نمی‌شد. یا سعی می‌شد زمینه اقتصادی موضوع کم‌رنگ‌تر شود. آن جریان با خوانش اجتماعی، این چنین میل به طبیعی‌سازی ماجرا داشت. در سال ۹۸ که ماهیت اقتصادی اعتراض غیرقابل مناقشه بود، تحول جدیدی در این دست نظریات رخ داد. برای دولت و هوادارانش تقریباً معلوم شده بود که آبی از برجام گرم نمی‌شود. بنابراین خشونت همه‌ها به سیاست‌های حاکمیت علنی‌تر شد. تحلیل‌هایی نظیر جنبش چیزباختگان محمد فاضلی، بی‌قراری طبقه عمودی محمد مهدی مجاهدی و زیست جنبش محمدرضا تاجیک، همگی یک فصل مشترک داشت و آن این بود که جنبشی در حال وقوع است که اساسا می‌خواهد، خیابان را با خواست و مطالبه زندگی، تسخیر کند. یعنی همان چیزی که حاکمیت از او سلب کرده، همان را مطالبه کند. بیانیته بی‌سابقه ۷۷ نفر اصلاح‌طلبان که کپی برابر اصل بیانیته ۷۷ نفر جنبش زندگی خواه، بهار پراگ بود در همان روز‌ها منتشر شد. همه این‌ها اما در یک چیز مشترک بودند و آن اینکه سعی می‌کردند، دلیل اصلی وضعیت پیش‌آمده که منجر به تعطیلی کارخانه‌ها، کسب‌وکارهای کوچک، فوران قیمت ارز، از دست دادن خودکفایی در برخی تولیدات کشاورزی، کوچک شدن و بلکه از بین رفتن سفره تهیدستان، کم‌روفتی بازار، و به‌طور کلی رکود تورمی شده بود را پنهان سازند. آن دلیل این بود: استثنایی شدن وضعیت کشور به‌دلیل خوش‌بینی و اتکا به خارجی‌ها.

اما درواقع اگر بخواهیم با همان منطق پیشروی آرام، دلیل فوران خشونت بخشی از جامعه‌تهیدستان را توضیح بدهیم، واقعیت خود را نشان می‌داد. با ورود به وضعیت استثنایی روحانی، به موازات بدعهدی طرف‌های خارجی و اصرار دولت بر تداوم مسیر مذاکرات یا خوش‌بینی بیش از حد به طرف قرارداد، کم‌کم، قشر تهیدست در ابتکار برای تأمین مایحتاج و تغییر روش پول درآوردن، با گزینه‌های محدودتری برای انتخاب مواجه شد. واقعیت این بود که مقاومت در چهارچوب سیاست بقا، کم‌کم برای این قشر در حال بی‌معنا شدن بود. به زعم نگارنده این یادداشت، از سال ۹۶ یعنی شش سال پیش تا شروع دولت جدید، جامعه تهیدست با «امتناع امر روزمره» مواجه شد. خلافتی برای تداوم بقا از این قشر گرفته شده بود. وضعیت استثنایی دوران روحانی، این قشر را در برابر هجوم تورم، بیکاری و هزینه مسکن، خلع سلاح کرده بود. اما تهیدستان شهری چه آنان که دچار نزول جابه‌جایی طبقاتی (مانند طبقه متوسط) شده بود، و چه آنان که با امتناع امر روزمره مواجه شده بودند، حتی نه در سال ۹۶ و نه در سال ۹۸، دست به آشوب، خشونت و تخریب نزدند. این ادبیات جامعه‌شناختی بود که میل به تعمیم ایده «خیابانی کردن سیاست و سیاسی کردن خیابان» داشت. دلیل آن هم طبیعی‌سازی ماجرا برای مسئولیت‌گریزی از وضعیت استثنایی دولت به مقصرسازی از حاکمیت بود. خط طبیعی‌سازی آشوب و احتمال رخداد آن، تا همین حوادث ۱۴۰۱ تداوم پیدا کرد، چون باید چیزی دیگری پنهان می‌ماند، باید نشان داده می‌شد تنها مقصر حاکمیت است تا دست خارجی دیده نشود.



نگاهی به پروژه محمدجواد کاشی در تحریف اعتراضات

فانتزی و خوش‌بینانه

محمد جواد غلامرضا کاشی (استاد دانشگاه علامه طباطبائی)، مطلبی با عنوان «جواهر زنانه و مردانه	محسن سلگی دانش‌آموخته علوم سیاسی
---	---

اعتراض» درخصوص آشوب‌های اخیر نوشته است. این مطلب به ظاهر فانتزی و خوش‌بینانه است و در یک نگاه حدقلی نتوانسته به هیچ سو به منفی و عنصر مخل در آشوب‌ها اشاره کند. اما در عین حال بسیار خطرناک و استراتژیک است. به بیان دیگر با وجود واقع‌بین نبودن کوشیده تحریف واقعیت را به حداکثر ممکن برساند و اعتراضات غیرمدنی را دارای چهارچوب، مدنیت و مدرنیت کند.

کاشی در مطلب مذکور، پذیرفته است که اعتراضات موجود عقلانی نیست. اما در عین حال دچار نگاه جنسیت‌زده هست وزن را به حوزه عاطفی و زیستی رانده که این مخالف پنداره توهم‌آمیز «انقلاب قمینیسستی» توسط ضدانقلاب است. البته درست از این حیث که این آشوب‌ها عقلانیت و آرمان و انسجام و منطق ندارد، نمی‌تواند انقلابی باشد حتی اگر در مقابل انقلاب اسلامی و ساختار عمیق و منظم فکری و عملی نظام جمهوری اسلامی قرار نگرفته بود. یعنی حتی اگر این تحرکات در شرایط کشورهای عربی طی بهار عربی رخ می‌داد نمی‌توانست کاری از پیش ببرد و چیزی را بسازد. این آشوب، آشوب تخریب است. صرفاً آشوب است و هدفی بالاتر از تسخیر خیابان و زمان حال و ایجاد ساعت خوشی با خشونت و ایجاد تاب و تب با رعب ندارد.

نکته دیگری که باید دربرابر متن کاشی و این ادعای او که در انقلاب‌ها و تحرکات اجتماعی در ایران همیشه عنصر مردانه تفوق یافته و منجر به حذف عاطفه شده است باید گفت آن است که انقلاب اسلامی محصول آرمان‌های زنان و مردان یا همان آرمان‌های انسانی بوده نه آرمان زنانه و مردانه. انقلاب اسلامی ملاقات و تلاقی انسان و خدا بود. آن سان که هرچه الهی‌تر، انسانی‌تر و هرچه انسانی‌تر، الهی‌تر. و نیز هرچه مردمی‌تر، اسلامی‌تر و هرچه اسلامی‌تر، مردمی‌تر. به بیان دیگر، انقلاب اسلامی مقابل دوگانه‌انگاری و ثنویت ایستاد و نگاه توحیدی به عالم را در سیاست و اجتماع احیا کرد. انقلاب اسلامی درمقابل دوگانه‌انگاری زن و‌مرد که اندیشه غربی گرفتار آن بوده نیز ایستاد و انقلابی بود که بدون حضور زنان به پیروزی نمی‌رسید و بدون حضور زنان تداوم و اعتلا نمی‌یافت.

مساله دیگر اینکه کاشی به نحو ضمنی، پذیرفته است که این آشوب، آرمان ندارد. اما درعین حال او در تحلیل این آشوب از تسخیر آینده سخن گفته و از زمان حال خروج کرده است. مساله خطرناک‌تر در اینجا آن است که خشونت غیراخلاقی و ابتدایی را تحت عنوان عاطفه و همدلی تحریف کرده است. دست بر قضا زنان این آشوب در بسیاری موارد حتی از مردان آن در خشونت و فحاشی و حمله به مقدسات دینی پیشی گرفتند و نه‌تنها دین، که دموکراسی را زیر پا گذاشته و به مردم حمله کردند؛ هم به جان و مال آنها و هم به معتقدات آنها. تردیدی نیست قبلی از مذهب‌ها هم مخالف جمهوری اسلامی هستند اما طی این آشوب مورد هتک و تعرض جسمی و روانی قرار گرفتند.

با منطق کاشی هر آشوب و توطئه خشونت‌بار و غیراخلاقی در دنیا، موجه می‌شود. با این منطق، شادی داعشی‌ها بر پیکر مردم سوریه و جاهای دیگر، سر بریدن پاسداران در عروسی‌ها و ضیافت‌های کومله در سال‌های آغازین انقلاب توجیه و موجه می‌شود. منطق کاشی، منطق شادخواری و ضیافت است آن هم منهای عقلانیت ضیافت افلاطونی و شوکران و شادمانی سقراطی.

کاشی باید پاسخ دهد اگر همدلی و محبت زنانه است، خشونت بی‌سابقه این آشوب‌ها و شهرآشوبان را چگونه توجیه می‌کند؟ (ذیل زنانگی نمی‌گنجد و اساساً غیرانسانی و ماقبل حیوانی است). عملیات ترورستی تکفیری‌ها و منافقان و تجزیه‌طلبان را چگونه معنا می‌کند؟ یا کدام شادخواری؟ مسلماً کاشی نمی‌تواند با «سیاست شادکامی» و مفاهیم تولیدشده پیرامون آن این خشونت‌های ابتدایی و بدوی و عنصر ماقبل مدرن آن را توضیح دهد. او این آشوب‌ها و اردوکنش قلیل و متفرق را در برابر نظم اردوگاهی خوانده است، بی‌آنکه به ریشه‌ها و طراحان و عاملان اردوگاهی تروریست از قبیل صهیونیسم بین‌الملل، تکفیری‌ها و گروهک‌هایی مثل کومله اشاره کند که خود اوج اردوگاه‌سازی، تفتیش عقاید، تخریب دموکراسی، حقوق ملت‌ها و تمامیت ارضی آنها بوده‌اند. اگر حتی فرض کنیم نظام مستقر، اردوگاهی است، این آشوب‌ها اردوگاهی مضاعف است و با این سبک غم‌بار و پرتعّب، نمی‌تواند شادی در پی بیاورد بلکه منجر به اردوگاه‌سازی بیشتر خواهد شد. این آشوب‌ها از همان روزهای اول باب گفت‌وگو و خردورزی را از سمت خود بسته اعلام کرد و نظام جمهوری اسلامی را پیشاپیش مشروع و پیروز نشان داد و ادبایت کرد که دست بر قضا آشوبگران پیرو منش اردوگاهی هستند، آنها که هیچ مخالف و حتی ساکنی را تحمل نکردند و نه‌تنها دین، که دموکراسی را هم لگدمال کردند.

درنهایت به کاشی باید گفت اصطلاح نظم اردوگاهی از جورج آگامبن است و دست‌بر قضا دولت‌های مدرن غربی را هدف اصلی نقد خود قرار می‌دهد. کشورهایی چون فرانسه و آمریکا که تحت عنوان وضعیت استثنایی با مخالفان روبه‌رو می‌شوند اردوگاهی‌اند، نه جمهوری اسلامی که هرگز به امر استثنا متوسل نشده و از قانون شرع خروج نکرده است.